

## آیت الله مردوخ کردستانی، روحانیت سنت و جماعت

### و مشروطیت

#### توضیحاتی بر مقاله آقای احسان هوشمند

#### انور سلطانی

روحانیت در کردستان همواره یکی از پایگاههای مهم مبارزه علیه استبداد و ستم ملی بوده است. اعدام شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ توسط جمهوری نو بنیاد ترکیه، دستگیری، تبعید و زندانی شدن شیخ محمود برزنجی به دست انگلیسیان حاکم بر عراق در سال ۱۹۳۱؛ اعدام قاضی محمد رییس جمهور کردستان در سال ۱۹۴۷ به دست نظامیان حکومت پهلوی و تیرباران ملا احمد شلماش معروف به "ملا آواره" در سال ۱۹۶۹ به فرمان تیمسار اویسی فرمانده وقت ژاندارمری ایران در جلدیان، تنها نمونه‌های اندکی از مبارزه روحانیون اهل تسنن کردستان علیه ظلم و اجحاف و ستم ملی در کردستان هستند.

مشروطیت در ایران و عثمانی، گذشته از نقش ترقیخواهان‌های که در گذار دو کشور از سیستم اقتصادی - اجتماعی پوسیده فئودالی به سیستم نوبرآمده سرمایه‌داری ایفا نمود، در برخی عرصه‌ها عقربه زمان را نه به جلو، که به عقب برگرداند. مسأله آزادیهای سیاسی مردم ایالات و ولایات 'ممالک محروسه' ایران و عثمانی یا به عبارت روشنتر، مسأله ملی و حقوق ملت‌های ساکن دوکشور بمثابه یکی از پیش فرضهای دموکراسی، با استقرار مشروطیت دچار پسرفت بنیادی گردید و زمینه‌ای درخور برای ظهور دیکتاتوری رضاشاهی و اتاتورکی در این جوامع فراهم نمود.

آقای احسان هوشمند در مطلبی با عنوان "انقلاب مشروطه و روحانیون سنت و جماعت"، که در نشریه 'مهرنامه'<sup>۱</sup> و تارنمای "ایران گلوبال"<sup>۲</sup> انتشار یافته است، به "کمبود پژوهش در خصوص مشارکت مردم کرد سنی مذهب [ایران] به ویژه در استانهای کردستان و آذربایجان غربی" اشاره نموده، دیدار زنده‌یاد آیت الله مردوخ کردستانی با شیخ فضل الله نوری یکی از ستونهای اصلی مخالفت با مشروطه‌خواهان در دوره محمدعلیشاهی را بعنوان سندی مطرح کرده‌اند که خواننده بتواند از راه آن به نتیجه‌ای که بطور غیرمستقیم هدف مقاله نویسی ایشان است برسد؛ در زمینه این هدف دیرتر توضیح خواهم داد. هرچه هست، تردیدی در درستی "گفته‌ها"ی ایشان در رابطه با سفر و دیدار مردوخ نیست و آنچه گفته‌اند مستند به بخشهایی از کتاب تاریخ کرد و کردستان مردوخ است. اما آنچه بی تردید جای گفتگو دارد، "نگفته‌ها"ی وی در پیوند با مشارکت مردوخ و بطور عمومیت روحانیون اهل سنت و جماعت کردستان در مبارزه برای استقرار مشروطیت در ایران است- نگفته‌هایی که نشان از نگرشی ویژه به مسأله دارند

<sup>۱</sup> مهرنامه، شماره چهاردهم، صفحات ۸۷-۸۸-۸۹، مردادماه ۱۳۹۰، سال دوم

<sup>۲</sup> <http://www.iranglobal.info/I-G.php?mid=2-71370>

یا حداقل حاکی از عدم اشراف نویسنده بر فاکت‌ها و منابع اندک ولی عملاً موجود در پیوند با مسأله است. گرچه، به هر جهت، اشاره ایشان به کمیود منابع ایرانی در این رابطه، مطلبی دور از واقع نیست.

نکته محوری گفته‌های آقای هوشمند اتهام "بی موضعی" و بطور غیرمستقیم همراهی زنده‌یاد آیت الله مردوخ کردستانی با نیروهای استبداد است. علیرغم درست بودن فاکت مورد اشاره، مناسفانه ایشان در ریشه‌یابی موضوع و نیز تشخیص جایگاه اجتماعی مردوخ دچار اشتباهاتی شده‌اند که من در این سطور سعی خواهم کرد به هر دو مسأله بپردازم.

نقش ترقیخواهانه جنبش مشروطیت در ایران در تسریع گذار از سیستم فئودالی به اقتصاد تازه نفس سرمایه‌داری، جای تردید نیست. اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بعد از انقلاب مشروطیت از بسیاری لحاظ تغییر کیفی یافت و چهره اجتماعی جامعه، که در طول قرن‌ها کم و بیش همسان مانده بود، دچار دگرگونی بزرگ و عمدتاً مثبتی شد. اما نقش مشروطیت در همه عرصه‌ها مترقیانه نبود و به تعبیری، در برخی زمینه‌ها عقب‌به‌زمان را به عقب برگرداند. مجریان و متولیان مشروطیت با بهره‌گیری از شرایط فراهم شده توسط انقلاب، اقتدارات و اختیارات اداری ولایات را زیر عنوان تفسیربردار "ایجاد مرکزیت و نابودی سیستم خانجانی" از والیان محلی گرفته، درست خود قبضه کردند. دستگاه‌های متعدد سرکوب مانند ارتش و پلیس و ژاندارمری در مناطق ملی ایجاد و برای تجاوز به حقوق مردم از زبان و مذهب و سنت گرفته تا لباس و کلاه به کار افتاد. ژاندارمری انقلابی دوره پیرم و پسیان و لاهوتی تبدیل به نیروی سرکوبگر و رشوه‌خواری شد که برای چندین دهه در مناطق روستایی ایران خواب از چشم مردم ربود و زالویی شد که حتی یکی از خواستهای حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان در مذاکره سال ۱۳۲۴ با دولت مرکزی، انحلال ژاندارمری و جایگزینی آن با دستگاهی در خدمت امنیت و آسایش مردم بود. این خواست مورد موافقت قوام السلطنه هم قرار گرفت ولی با یورش ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و استقرار مجدد دیکتاتوری، مانند بسیاری از وعده‌های سرخرمن رژیم، به فراموشی سپرده‌شد و به جای آن، زیر عنوان دهن پرکن پایان بخشیدن به ملوک الطوائف، بساط استبداد نظامی و سلطه بی چون و چرای سپاهیان برپا داشته‌شد که در کشتار مردم گوی سبقت از اسلافی چون عبدالله خان امیر طهماسبی و حسن ارفع برده‌بودند.

درک ارتجاعی از مفهوم مرکزیت، زمینه‌ساز استقرار دیکتاتوری لجام گسیخته کسانی چون رضاشاه، محمدرضاشاه و خمینی شد که زبان، دین، سنت و همه ویژگیهای ملل ساکن این کشور را به سود آنچه به تفسیر آنان "وحدت ملی" بود، نابود و قوانینی کم و بیش دمکراتیک چون قانون تأسیس انجمن‌های "ایالتی" و ولایتی خود مشروطیت را هم قربانی سیاست تمرکز قدرت کردند. این تفسیر نادرست از وحدت سیاسی در مقاطعی از تاریخ کشور فاجعه‌بار بود و به تقابل و درگیری‌هایی بین مردم مناطق ملی و حکومت مرکزی انجامید که امروز پس از گذشت صد سال از پیروزی انقلاب مشروطیت و عملی نشدن بسیاری از اهداف آن، این تقابلهای تبدیل به زخمهای ناسوری شده‌اند که جز با تغییر بینش مربوط به "مرکزیت" درمان نمیشوند. برنامه اخیر کابینه احمدی نژاد برای انتقال وزارتخانه‌ها به نقاط خارج از تهران هم، چیزی جز یک درک فرمالیستی و بی محتوی از ضرورت عدم تمرکز نیست و در نهایت هم جز پیچیده‌تر کردن شرایط موجود انجامی نخواهد داشت.

درک متولیان مشروطیت و چندی دیرتر، فهم کسانی چون رضاشاه از "وحدت آحاد مردم"، درکی عمیقا مستبدانه و در جهت نابودی آزادیهای فردی در جامعه، بویژه در مراکز ملی، بود. اینگونه برداشت از وحدت و تمرکز، کار را به دخالت عمده دولت در عرصه‌های زندگی خصوصی افراد و خانواده‌ها کشاند. ژاندارمهای رضاشاهی برای تحمیل لباس متحدالشکل و کلاه "پهلوی" در مناطق ملی چون کردستان به خانه‌های مردم ریختند، کمر بند زنان را به زور باز کردند و با خود بردند، کلاه از سر مردان برداشتند و خشتک شلوار روستاییان را بردند.<sup>3</sup> جواهر لعل نهرو در جلد سوم "نگاهی به تاریخ جهان" به طعنه میگوید "رضاشاه به جای سعی در عوض کردن آنچه در درون کله مردم بود به بیرون کله آنان میپرداخت!" "میرزا ابوالحسن سیف القضاة قاضی" شاعر ملی کردستان در فردای مشروطه ایران، گفته است:

ز هر طرف به حقوقم برند دست تجاوز

قشون به امر امارت، حکومت ز ایالت ....

یا:

در وطن خویشتن به سان غریبان

در نظر اولیای امر چو اغیار

متحدالشکل گشته‌ایم به ظاهر

این همه تبعیض و فرق چیست در انظار؟ ....

برخورد سردمداران دولتهای بعد از مشروطیت با مراکز و نقاط ملی، محل گمان مردم بود. آنچه مشروطیت با سردار و سالار ملی کرد و به انتقال خدعه‌آمیز آنان به تهران و زخمی شدن ستار خان در پارک اتابک و مرگ او انجامید، هدفی نبود که مردم آذربایجان برای دستیابی به آن در آخرین سنگر مبارزه علیه استبداد ایستادند. مهاباد و منطقه مکریان برای چند دوره نمایندگانی در مجلس نداشتند و وقتی هم در دوره پنجم صاحب نماینده شدند، شخص انتصابی، سید محمدرضا مساوات از اهالی برازجان بود<sup>4</sup> که نه تنها زبان کردی نمیدانست بلکه حوزه انتخابیه خود را به چشم ندیده بود. در دوره‌های بعد حتی کار بدتر شد و سید حسن امامی امام جمعه تهران و شوهر مادر شاه به نمایندگی مردم مهاباد از صندوق رأی درآورد!

اصولا مردم در مناطق ملی بویژه در کردستان گذشته از مسأله ملی، مسأله مذهبی هم دارند و بدگمانی به اقدامات مرکز شیعی درحافظه تاریخی آنها ثبت است. این عدم اعتماد از اصفهان صفوی شروع و در مشهد نادری، شیراز کریمخانی و تهران قاجاری تا به همین امروز ادامه یافته است. واقعیت این "گمان" و بی اعتمادی در سال پایانی حکومت پهلوی و ابتدای انقلاب ۵۷ به‌خوبی قابل رویت بود. کردستان بی

<sup>3</sup> من داستان هجوم مداوم ژاندارمهای دوره رضاشاهی را به خانه‌های مردم، از جمله خانه پدری در بوکان بکرات از مادر و پدرم شنیده‌ام. انور

<sup>4</sup> سید محمد صمدی، "نگاهی به تاریخ مهاباد"، انتشارات رهرو، مهاباد ۱۳۷۳، ص. ۲۱۳

باور به رهبران شیعی، شرکت در قیام را با احتیاط آغاز کرد و این در حالی بود که مردم کردستان از سال ۱۳۲۴ به بعد از قیام مسلحانه علیه رژیم پهلوی باز نایستاده، حرکت‌های انقلابی آنان علیه استبداد و ستم ملی، برای یک روز هم روی توقف به خود ندیده بود. این شور انقلابی ۳۳ سال پس از استقرار جمهوری اسلامی هم فروکش نکرده است. امروز کردستان چیزی جز یک نارنجک آماده انفجار نیست و بدگمانی به مرکزبان نه تنها به شدت خود باقی است بلکه روند ملموستری یافته است. امروز برابر آمار نه چندان دقیق، بیش از دومیلیون سنیان کرد و غیرکرد در "تهران اسلامی" آخوندها از حق داشتن مسجدی برای عبادت و انجام مناسک اسلامی محرومند و این در حالی است که خامنه‌ای خود را رهبر مسلمانان جهان و امید مستضعفان مینامد. این واقعیت، شکاف بی اعتمادی بین آنان و دولتمداران را فراختر کرده است.<sup>5</sup>

با توجه به نکات یاده شده، تردید روحانیت اهل تسنن کردستان و شخص آیت الله مردوخ کردستانی در پیوستن به انقلاب مشروطیت را باید از این منظر و بر چنین زمینه عینی مطالعه کرد. در زمان مورد بحث نویسنده، روحانیت رسمی یعنی نزدیکان و منسوبان به دستگاه والی، حسابی جدا از دیگر روحانیون داشته‌اند و ما این حقیقت را جدای از قوانین کلی حاکم بر جوامع طبقاتی که حاکی از طبقاتی بودن همه پدیده‌ها است، از گزارش اخبار و مضمون کتابهای تاریخی ایندوره نیز درمی یابیم و در سطور آتی به آنها خواهیم پرداخت. آقای هوشمند در یادداشت‌های خود نظری یکسویه به مسأله داشته به دیگر روحانیونی نپرداخته است که در بیرون دایره قدرت و همراه با مردم انقلابی و مشروطه‌خواه بوده‌اند. این یکسویینی غیر علمی و کوشش وی در یافتن مستند به منظور اثبات نقطه نظرات سیاسی شناخته شده خود در رابطه با مسائل سیاسی کردستان<sup>6</sup> اعتبار کار ایشان را خدشه‌دار کرده است - نظراتی که در مقاله مندرج در مجله "چشم انداز" انعکاس یافته، خط فکری او را موازی و مماس با نقطه نظرات دولتمداران جمهوری اسلامی نشان می‌دهد.<sup>7</sup> در یک سخن، پیشداوری و ارزیابی قالبی ایشان در مورد معضل کردستان سبب شده است تا از تحلیل درست مسائل بازمانده به روایت ناقص تاریخ و عمده نمایی مطالب حاشیه‌ای به جای جریان‌ات تاریخساز بپردازد. سرانجام، این بینش سبب شده است که نتواند در رابطه با عملکرد روحانیت اهل تسنن در کردستان و مجاهدت کردان سنی مذهب در انقلاب مشروطیت ارزیابی درستی ارائه دهد.

تضادهای سیاسی و به تبع آن، تقابلهای اجتماعی بین جوامع شیعی و سنی ایران از دوره آل بویه و بویژه از سلطنت شاه اسماعیل صفوی به بعد، واقعیهایی بوده‌اند که بخشی از تاریخ ایران را رقم زده‌اند. سنیان از دوره صفوی به بعد از مراکز قدرت به حاشیه رانده شده، روز به روز در برابر نیروی تازه نفس تشیع جعفری عقب نشسته‌اند. این عقب نشینی نه به خواست و آرزو بلکه به زور و در موارد بسیاری با تبعید، انتقال گروهی، زندان و کشتار انجام شده است. حاکمان ولایت سنی نشین کردستان از دوره خان احمد خان اردلان (سده یازدهم هجری) به بعد، عموماً به جز موارد اندکی، شیعی بوده‌اند. ناصرالدین‌شاه

<sup>5</sup> الف: برابر آمار غیر رسمی، تعداد مساجد مسلمانان سنی و شیعی در بریتانیا بالغ بر دو هزار است. ب: جمهوری اسلامی از طریق مجلس اعلای اسلامی در عراق، موفق شده است در شهر سلیمانیه در کردستان عراق که حتی یکنفر هم شیعی بومی ندارد، حسینیه دایر کند.

<sup>6</sup> نکا: احسان هوشمند، "نگرشی جامعه شناختی بر شکل گیری حزب کمکرات کردستان ایران"، ویژه‌نامه چشم انداز ایران نشریه سیاسی - راهبردی، شماره ۲، کردستان قابل کشف، پائیز ۱۳۷۴، صفحات ۷۵ تا ۱۰۷

<sup>7</sup> قبلی

قاجار در سال ۱۲۸۴ قمری حکومت چندین سده‌ای اردلانیان را برچیده، فرهادمیرزا عموی خود را به حکومت اردلان گمارد. این انتصابات در مناطق شمالی تر یعنی آذربایجان شیوه مطلق داشته، حکام شهرها و مأموران دولتی تا حد نازلترین مشاغل نیز از میان افراد غیربومی و عموماً شیعی انتخاب شده‌اند.

این مسأله کردان سنی مذهب را نسبت به هدف حکومت "غیرخودی" مرکز و گماشتگان آن بی اعتماد کرده‌است، در این میان تنها نهادی که توده‌های مردم آنرا به نوعی، "خودی" و وابسته به خود دانسته‌اند، امامت جمعه و جماعات بوده است. امامان جمعه شهرهای سنی نشین کردستان حکم امامت خود را مستقیماً از دولت مرکزی یا از حکام ایالات دریافت میکردند. آنها برزخی بین دو نیروی متقابل مردم و دولت بوده به تبع منصب خویش از هردو مورد تأیید قرار میگرفتند. این امامان تقریباً در همه مقاطع تاریخی در چهارصد سال اخیر ایران یعنی از دوره صفویه به بعد، تنها مراجعی بودند که در عین وابستگی به زورمداران، نه در برج عاج آنان بلکه در درون جامعه و همراه با توده‌های مردم زندگی میکردند و بگونه‌ای از دردها و محرومیت‌های آنان نیز آگاه بودند- حال خواسته یا توانسته باشند درمانی برای آن بیابند، مسأله دیگری است.

از سوی دیگر، این امامان باید به نوعی و به درجاتی، مجیزگوی سیستم سیاسی بوده، در خطبه‌های نماز جمعه برای سلامت و اقتدار شخص شاه دعا میکردند - "فریضه" ای نه مهمتر از خود نماز، ولی با یک ضرورت حتمی، که غافل ماندن از آن میتوانست برابر با دریافت حکم فوری عزل و عواقبی وخیمتر از آن باشد. این مسأله، حساسیت شغل امامت در شهرهای سنی نشین را نشان میدهد. امام جماعت، عموماً کسی است که با درایت و هوشیاری، مواظب حفظ این موازنه بین مردم و دستگاه دولت است و به علت همین بینابینی بودن، به تناسب شخصیت خود و توازن نیروها در مقاطع مختلف تاریخی، از هردو سو مورد تأیید ضمنی و در عین حال زیر ذرهبین بدگمانی هر دو سو است. توده‌های مردم و قدرتمداران تمایل عقربه سیاسی امامان به سوی دیگر را به دیده گمان مینگرند و این گمانی است که در چهارصد سال گذشته همیشه بر زندگی امامان جماعت در کردستان سنی مذهب سایه انداخته است. بیشتر آنان یا منفور مردم یا مطرود دستگاه بوده‌اند. شیخ محمد مردوخ هم از این قاعده مستثنی نیست، گرچه وی- شاید بدلیل هنر سخنوری و نویسندگی و شاعری و سعی در زنده نگاه داشتن تاریخ و فرهنگ ممنوع کردستان، در یکی دو دهه پایانی عمر خویش اعتبار کم سابقه‌ای در میان مردم پیدا کرد بی آنکه دولتیان- بدلیل نفوذ مردمی او، به‌وی پشت کنند.

تاریخ امامت جمعه و جماعت خانواده مردوخیان در سنج به قدمت تاریخ شهر است. ما از طریق منابع مکتوب از امامت شیخ جمال الدین اول مردوخ در شیر سنج آگاهی داریم که در فاصله سالهای ۱۱۰۸ و ۱۱۶۹ هجری در آنجا امامت جمعه را بعهدہ داشته است.<sup>۸</sup> این در حالی است که شهر سنج از ۱۰۴۸ هجری تبدیل به مرکز والی نشین اردلان شده است. پیش از آن "حسین آباد" (به سکون سین)، "پالنگان"

<sup>۸</sup> حضرت آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، "تاریخ کرد و کردستان و توابع"، چاپ سوم، ناشر: کتابفروشی غریقی، سنج، سال؟، جلد دوم، ص. ۲۰

و "زلم" ایالت نشین اردلانیا بودند. اجداد مردوخیان به احتمال قریب به یقین در حوالی سده‌های هفتم و هشتم هجری، اهل حق یعنی پیرو آیین یاری بوده‌اند ولی منابع موجود، که بخشی از آنها توسط اعضاء خانواده مردوخی یا منسوبین به آنان نوشته شده‌است، در تأیید صریح این نکته مطلبی نگفته‌اند.

شیخ محمد مردوخ - نویسنده تاریخ کرد و کردستان و شخصیت محوری مقاله آقای هوشمند، در سال ۱۲۵۶ خورشیدی متولد و در ۱۳۵۴ از دنیا رفته است. او از ۱۳ سالگی امامت جمعه مسجد دارالاحسان سنندج را عهده‌دار بوده، به مدت بیش از ۸۰ سال در کوران حوادث سیاسی-اجتماعی کردستان و ایران قرار داشته است. او، به دلیل قدرت بیان و قلم، پا از دایره یک امام جماعت معمول فراتر نهاده، مورد احترام توده‌های مردم منطقه و دولتیان هر دو بوده است. توجه مردم به او به دلیل اتخاذ مواضع مترقی سیاسی (در حد خود)، پرداختن به نگارش تاریخ کردستان، مخالفت با خرافات دینی و جوابیه‌هایی است که در رد نقطه نظرات علمای جعفری مینوشت. او، که از زمان اقامت رضاخان میرپنج در تیپ قزاق کردستان، با وی مراد و دوستی داشت<sup>۹</sup>، بعدها از سوی محمد رضاشاه هم احترام یافت و کتب و رسائل فراوانش با اجازه دولت و گاهی به هزینه آنان چاپ و پخش شد. او در رسائل و کتبه‌های خود، نه در جهت تفرقه افکنی بین شیعی و سنی بلکه در جهت تقریب آنان گام برمیداشت و بیگمان اولین کسی است که در ایران منادی ایجاد "حزب الله" بعنوان مجمعی برای تجمع کلیه نیروهای اسلامی بوده است.

مردوخ در عین حال یکی از صادقترین و جسورترین مورخان این دوره از تاریخ ایران است. کتابهای او، از جمله "تاریخ کرد و کردستان" که عمدتاً از آن به "تاریخ مردوخ" یاد میشود و مستند سخنان آقای هوشمند هم هست، در بازگویی بیطرفانه رویدادها یکی از منابع به شدت قابل اعتماد است. او در تاریخ خود نه تنها وقایع، روابط و نقاط قوت و ضعف جریانات و افراد را بیطرفانه بازگو میکند، بلکه به‌گونه‌ای باورنکردنی هر آنچه را که از خویشان خود داشته و دانسته‌است، از خوب و بد بر صفحه کاغذ آورده است. این خوب و بد شامل تماس مداوم وی با مردم، حاکمان کردستان، مراکز قدرت در تهران، مشایخ سنتی مانند شیخ حسام الدین نقشبندی، و حکامی چون ابوالفتح میرزای سالارالدوله است. او در این زمینه حتی به حوزه‌هایی گام نهاده‌است که نه تنها یک روحانی معتبر مانند وی، بلکه یک تاریخ نویس عادی جوامع شرقی هم از ورود به آنها اجتناب می‌ورزد. کاری که او کرده است تنها قابل قیاس با کار تاریخ نویسان و اتوبیوگرافی نویسان اروپایی است. برای نمونه، به شرح ازدواج دوم وی و مکاتبه شعریش با شریف الدوله کاشی حاکم وقت کردستان توجه نمایید که در پایان این مقال خواهد آمد.

مردوخ، از سالهای پیش از مشروطیت تا اواخر عمر طولانی خود درگیر سیاست ایران و منطقه بود و آنچه که هوشمند در توضیح مواضع سیاسی وی از آن غافل مانده‌است ارزیابی عملکرد عمومی و میزان قدرتی است که او در بسیج توده‌های مردم داشت. دید سطحی نویسنده نسبت به حرکات مقطعی مردوخ و عدم شناخت شخصیت شامل وی سبب شده‌است نتواند به "میزان" پشتیبانی مردمی از کارهای او و نیز استنباط مردوخ از "قدرت" خویش بپردازد. اساساً نویسنده خود، استنباطی از قدرت بسیج مردوخ ندارد و نمیداند که جانمایه حرکت‌های رهبران سیاسی جوامع، میزان قدرت بسیج توده‌ها و درجه پشتیبانی

<sup>۹</sup> مردوخ، همان، صص. ۳۱۲ و ۳۱۵

عمومی از آنها است- حتی شخصیت‌های گجسته‌ای چون هیتلر و خمینی هم بدون توان چنین بسیجی نمیتوانستند منشأ عملی باشند.

صفحات ۳۷۳ تا ۳۷۷ از جلد دوم تاریخ مردوخ حاوی گزارش مهمی در این رابطه است. برابر اطلاعات موجود در این گزارش، وی در روز ۲۲ محرم ۱۳۳۹ یعنی چند روز پیش از کودتای سید ضیاء و رضاخان، از سوی شریف الدوله کاشی حاکم کردستان محکوم به حصر خانگی شده ۱۰ نفر نظامی به مراقبت خانه وی گمارده میشوند. او مدتی در حصر باقی میماند و آنگاه مسلحانه و با لباس مبدل اقدام به فرار مینماید. حساب روشن است: مردوخ در این مقطع در داخل شهر سنندج توان بسیج نیرو برای مقابله با قدرت حاکم را ندارد. اما وقتی به اورامان میرسد و مخالفین سرشناس حکومت مرکزی مانند محمودخان کانی سانانی و جعفرسلطان لهونی به وی پیام همکاری و همراهی میدهند، حسابها دگرگون میشوند. او به شریف الدوله مینویسد که اگر بخواهد "با یک کبریت کشیدن... تمام صفحه کردستان یک دریای آتش بلکه یک دوزخ موعود خواهد شد". اینجا است که شرح قضایا را به وثوق الدوله نخست وزیر مینویسد و "ایشان شرحی [دائر بر] توبیخ و ملامت به شریف الدوله نوشته ... میانه ما با شریف الدوله التیام پیدا کرد... وارد شهر [سنندج] شدیم.. ومضى مامضى بعمل آمد".<sup>10</sup> این واقعه مربوط به ۱۵ سال پس از مشروطیت است. حال سؤال این است آیا توان بسیج مردوخ در مقطع مشروطیت بالاتر از این بود؟ آیا میتوانست از پشتیبانی توده‌ای آنگونه که برای انقلابیونی چون ستارخان در تبریز وجود داشت، برخوردار باشد؟ پاسخ من بیگمان منفی است. آیا آقای هوشمند در ارزیابی شخصیت مردوخ به قدرت بسیج او- که میتوانست در رابطه با موضعگیریهایی او له یا علیه دولت مرکزی تعیین کننده باشد، نظر داشته‌است؟ پاسخ به این سؤال هم منفی است و این ضعف عمده کار کسی است که اینگونه بی محابا درصدد تحلیل شخصیت و عملکردهای مردوخ و روحانیت سنت و جماعت در کردستان برآمده‌است.

در جوامع شرقی تندروی ارزش است و منطق و سنجیدگی و ارزیابی درست از قدرت دشمن، تعبیری معادل ترس و جبن دارد و این حربه‌ای است که هوشمند علیه مردوخ به کار برده‌است. مردوخ انسان فرهیخته اندیشمندی بود که از مرزهای یک روحانی و پیشنماز مسجد دار الاحسان بسی فراتر رفت و در بطن نزدیک به همه وقایعی قرار گرفت که در طول چندین دهه در کل منطقه کردستان رخ دادند.

#### و اما مسأله مشارکت روحانیون مذهب سنت و جماعت در انقلاب مشروطیت ایران:

این واقعیتی است که مناطق روستایی و عشیره‌ای غرب ایران از آذربایجان تا چهارمحال بختیاری، در مقطع مورد بحث آقای هوشمند یعنی اوائل مشروطیت و دوره استبداد صغیر محمدعلیشاهی، میدان نفوذ و تاخت و تاز سالارالدوله برادر محمد علیشاه بودند. او به منظور گردآوری سواره نظام عشیره‌ای و گسیل آنان به تهران علیه نیروهای هواخواه مشروطه، به انواع عوامفریبیها از پوشیدن لباسهای محلی<sup>11</sup> و

<sup>10</sup> همان، صص ۳۷۷ - ۳۷۳

<sup>11</sup> "سالارالدوله با چند نفر سوار قراپایاق توی باغ [روستای آلباغ بوکان] بودند. وقتی که مارا دید، [در موضوع] لباس کردی و کمربند بزرگی که [نسته‌بود و] حقیقتاً افراط کاری بزرگی کرده بود، بنای شوخی گذاشت". به نقل از عبدالله ناهید (افتخار) یکی از رجال نامدار کردستان، "خاطرات من"، به اهتمام احمد قاضی، ناشر: نفیسی فر، چاپ اول، تهران [۴] ۱۳۶۲، صفحه ۳۴

ازدواج با دختران روسای عشایر تا تشکیل گردهمائیهای ظاهر فریبانه، نمایش دروغین اشخاص عادی بعنوان روسای با نفوذ عشایر هواخواه خود به تجار آذربایجانی و دادن وعده تقسیم پستهای دیوانی بین روسای عشایر در مقطع به زعم وی پایان کار مشروطه، متوسل میشد. منابع تاریخی کردستان برای نمونه، تاریخ مردوخ و آثار آقای محمدعلی سلطانی نمونه‌های زیادی از فعالیت همه جانبه سالارالدوله و ارتجاعیون در زمینه جذب نیرو در مناطق روستایی و عشایری در خطه پهناوری از غرب ایران، منجمله کردستان، دارند. جامعه سیال و از جهت سیاسی زنده کردستان، علیرغم این فعالیتها، از عمل انقلابی و همراهی با انقلاب غافل نبود.

مردوخ در کتاب تاریخ خود از تأسیس انجمنهای هواخواه مشروطیت در سنندج و نقش خود در برپایی آنها به تفصیل سخن گفته، متن سخنرانیهای خویش را در جلسات انجمنها، در کتاب خود آورده است.<sup>12</sup>

مردوخ در رابطه با تأسیس انجمنهای سنندج، مینویسد:

"تا مراجعت خود با آقایان حاج شیخ یحیی و ملا احمد مدرس و حاج باقر قرار [دادیم] که دوسه انجمن از توده واهل بازار تشکیل بدهند... شب ۲۷ رمضان [۱۳۲۵ هجری قمری]... تصمیم قطعی گرفتیم که انجمنی مرکب از علماء و اعیان و رجال طبقه اول کردستان (به استثناء مشیر و آصف) تشکیل بدهیم. از فردای همان شب شروع به اقدامات خود نموده جمعیتی را تحت عنوان "انجمن صداقت" متحد نمودیم و مرامنامه و نظامنامه مرتبی هم برای آن نوشته، هیأت ریسه ای را هم با رأی مخفی و حکم اکثریت انتخاب نموده، در محله جلو قلعه حکومتی دم دروازه مسجد ملاجلال عمارتی برای جلسات عمومی و خصوصی انجمن کرایه کردیم. روز ۲ ذی القعدة ۱۳۲۵ انجمن در تحت مدیریت خود فقیر افتتاح یافت و بیاننامه افتتاحیه ذیل را با حضور عموم قرائت نمودم... مقصود و مرام ما پیشقدمان مشروطیت نیز همین است که اساس کیف مایشایی پادشاه و حکام سوء مبدل به اساس مشروطیت شود که احدی بدون مجوز شرعی یا قانونی دخل و تصرف در اموال مردم نکند، امراء و حکام ظالم تعدی ننمایند..." (ص. ۲۳۹ و ۲۴۲).

و:

"این بیانیه، اولین بیانیه‌ای بود که در کردستان برای تبلیغ مشروطیت قرائت شد و اولین بمبی بود که بر علیه مستبدین ترکیب. به همین جهت نسخه آن ژلاطین شده، هزار نسخه در شهر و بلوکات منتشر و هزار نسخه هم برای تهران و ولایات فرستاده شد. علاوه بر انجمن صداقت و کارگران، چندین انجمن دیگر را نیز به اسامی مختلفه "حقیقت"، "اخوت"، و "صلاح" توسط دوستان و کارکنان با مساعدت حکومت [یعنی میرزا اسمعیل خان ثقة‌الملک] در محلات شهر دائر گردید (ص. ۲۴۴).

<sup>12</sup> آقای هوشمند موارد مربوط به تأسیس این انجمنها را - که در صفحات ۲۴۶ به بعد تاریخ مردوخ درج است، به همراه جریان سفر وی به تهران، در نوشته خود آورده است.



اسماعیل خان ثقة‌الملک به‌گفته مردوخ، "برحسب ظاهر از طرف دولت حکومت داشت، اما باطنا از طرف ملیون و طرفداران مشروطیت مأمور بود که اهالی کردستان را به اوضاع مشروطیت آشنا نموده، این منطقه را ضمیمه قوای ملی بسازد..." (ص. ۲۳۸).

متأسفانه آقای هوشمند، در رابطه با نقش روحانیت اهل تسنن کردستان هم از معدود منابع موجود استفاده نکرده، به نقد نقش مردوخ بسنده کرده‌است. سفر مردوخ، به تصریح خود وی، در دوره حکومت شاهزاده‌عزیزالله میرزای ظفرالسلطنه در کردستان، صورت گرفته بود که در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶ وارد کردستان شده بود. "ظفرالسلطنه، اول جزء مشروطه‌خواهان بوده، در قضیه میدان توپخانه روی منبر رفته برضد دولت نطق کرده است. ولی اخیراً شاه او را استمالت نموده مأمور کردستان مینماید که آزادخواهان این سامان را تأدیب کند. اول کاری که او کرد، دویت میان دو دسته آزادخواهان انداخت." (مردوخ، ص. ۲۴۷)

در سطور بعد، مردوخ از سرکوب آزادخواهان و تعطیل انجمنها در سنندج میگوید:

"حاج فتح الملک و حاج ارفع الملک هم که سردهسته آزادخواهان بودند و ریاست فوج ظفر با ایشان بود، از قضایای بمباردمان مجلس مرعوب شده، از انجمن صداقت عقب کشیدند. سائر انجمنها هم بالطبع تعطیل شده فقط مراد سرری در میان آزادخواهان از جان گذشته باقی بود و همه چشم انتظار به جانب آذربایجان دوخته بودیم. شاهزاده حکمران هم در همین انتظار بود که اگر تبریز مغلوب شد شاهزاده هم در اینجا قرابت خود را به شاه ثابت نماید، اگر نه تا یکطرفی شدن کار رویه بیطرفی را اتخاذ کند." (همانجا)

صداقت مردوخ در بازگویی رویدادها در لابلای همه صفحات قابل تشخیص است. این تصویری است که وی در گبرودار حوادث آن روزها از خود میکشد که نشانگر روحیه متأثر وی از سلطه مجدد مستبدین در دوره استبداد صغیر و نگرانی از سلامت خویش است. در چنین فضای روحی است که به تهران زیر سلطه مجدد استبداد سفر میکند. این سفر در نوشته هوشمند منعکس است بی آنکه مقدمات آن بازگو شده‌باشد:

"اینجانب هم در بحبوحه این گردابها و این جزرومدهای دریای سیاست گیرکرده متحیر مانده بودم. گاهی عزم می‌کردم به فرنگ بروم، غیرت مانع بود؛ گاهی می‌گفتم در کردستان بمانم، تاریکی آتیه اجازه نمیداد. بالاخره به حکم "در بلا بودن به از بیم بلا است"، رفتن طهران را اصلح دانسته سلب تولیت دارالاحسان را از خانواده حجة‌الاسلام [پدرزن مردوخ] بهانه ساخته برای سد خیالات هم شیخ نجم‌الدین و شیخ محموسیم اخوی زادگان آن مرحوم را حاضر مسافرت نموده .... شب ۱۶ رمضان ۱۳۲۶ محرمانه با مشیردیوان ملاقات نموده قرارداد بستیم که اگر دولت [محمدعلیشاهی] پیش برد، او ما را حفظ کند و اگر ملت غالب آمد، ما او را حفظ کنیم. نصف شب از کردستان حرکت کردیم.... عصر ششم شوال (۱۳۲۶) به قریه رباط کریم نزدیکی تهران رسیدیم." (ص. ۱۴۸ - ۱۴۷)

آقای هوشمند بررسی خود را از همین نقطه آغاز میکند یعنی در مقطع سفر و حضور مردوخ در رباط کریم و نامه‌ای که از آنجا به شیخ فضل الله نوری برای ورود خویش به تهران مینویسد. متن نامه مزبور و جواب شیخ فضل الله در صفحه ۲۴۸ تاریخ مردوخ نقل شده است. دقت بیشتر در موضعگیریهای مردوخ نشان میدهد که وی به هدف پشتیبانی یا مخالفت کسی به تهران نرفته بود. او به استناد سطور فوق، در زمانی که قدرت مرکزی بین دو نیروی معارض دست به دست میگشت "متحیر مانده بود" و نمیدانست چه باید بکند. او، خود گفتی، میخواست در تهران "در بلا باشد" تا درکردستان در "بیم بلا" بماند. او در این شرایط هم با مستبدین یکدله نیست و در عمق باور خود با مشروطه خواهان همگام است ولی بنا به مصلحت جویی ناشی از ضعف قدرت بسیج مردم، بیگدار به آب نمیزند. او این روحیه را از موقعیت بینابینی امامان جماعت اهل سنت در میان مردم و دولتمردان دارد:

"همینکه قلم برداشتم، فکرم برای پیدا کردن زمینه به جزر ومد افتاد. نمیدانستم چه بنویسم. اگر در مدح استبداد چیزی مینوشتم خلاف وجدان و منافی اقتضای فطرت بود و اگر در مدح مشروطیت مینوشتم، خلاف عقل و اقتضای موقع بود." اینجا است که "لایحه" ای مینویسد و فردای آن روز در حضور شیخ و شاه میخواند. در لایحه او "اساس مشروطیت، اساس آسایش است و دولت و ملت را به هم اتصال میدهد و بادست اتفاق و اتحاد، مملکت به شاهراه سعادت و ترقی سوق داده میشود" (ص. ۲۵۱ - ۲۵۰).

اما او، که بر سر دوراهی است و بدون تردید در فکر عافیت هم هست، در ادامه، ملت را "نادان"انی مینامد که قدر این نعمت را ندانسته، "شروع به جسارت و هرزگی و عریده و یاوه درایی نمودند... و عموم خردمندان با وجدان ایران را از مشروطه و مشروطه طلبی نادم و پشیمان ساختند و این گنج شایگان را به رایگان از دست دادند... ما ملت بی عقل و بی تمیز شایسته نعمت مشروطه نیستیم... ما هنوز قییم لازم داریم و امور زندگی ما در تحت قیمومیت و سرپرستی دولت باید اداره شود..." (همانجا).

من به آقای هوشمند خرده نمیگیرم که چرا انگشت بر ضعف مردوخ در عدم انتخاب "راه بی برگشت بی فرجام" گذاشته است. آنچه در این رابطه میگویم، چرایی ناتمام بودن گزارش رویدادها است یعنی چرا مقدمات و نتایج رویدادها ندیده گرفته شده‌اند و چگونه است که موضعگیریهای مردوخ در بطن رویدادها و در رابطه با تحلیل شرایط قرار داده نشده‌اند؟ مردوخ روحانی خوش فکری با شامه سیاسی قوی است که بوی تجدد و تغییر را پیش از بسیاری از مردم احساس کرده، به استقبال آینده رفته است. او هرگز با "مشروع‌چینیان" و روحانیون مرتجع تهران علیه "مشروطه طلبان" همراه نشد. سالهای بسیاری که در بطن حوادث سیاسی کردستان گذرانده بود به او قدرت تشخیص روند سیاست و سمت و سوی جریانات روز را داده بود. اما در عین حال به حکم توازن نیروهای دو جبهه متعارض در کردستان، از فکر عافیت شخصی هم غافل نبود. این دقیقاً واقعیتی است که تحلیلگر شخصیت او باید به آن بپردازد. یکسویه دیدن مطلب و چشم پوشی از هریک از جنبه‌های متضاد شخصیت مردوخ، تحلیلگر را به بیراهه‌ای میکشاند که هوشمند به درون آن کشیده شده است. مردوخ توان آن را دارد که در حضور محمدعلیشاه و شیخ فضل الله نوری مشروطیت را "نعمت" و "گنج شایگان" بنامد بنابر این، از او یک شخصیت ارتجاعی ساختن، خطایی بزرگ است. به همان ترتیب، خطایی بزرگتر خواهد بود اگر انقلابی ای در ردیف ستارخان و یارمحمدخان دانسته شود. تحریف تاریخ از هر دو سو خطا است.

او اندکی دیرتر، هنگام افتتاح مجلس دوم نیز موضعی عمیقاً عقلانی میگیرد و یکروز پس از افتتاح مجلس (غره ذیقعدہ ۱۳۲۷) "هیأت ترقی" را در سندج تشکیل و در بیانیه افتتاحیه آن خطاب به مردم سندج میگوید: "... به مجرد گفتن کلمه "مشروطه"، مملکت مشروطه نمیشود و تا اصول و ارکان مشروطیت در کلیه ایالات و ولایات تأسیس و تشکیل نگردد، روح سیال مشروطه در عروق و اعماق مملکت حکمفرما نخواهد شد... ما اهالی ایران موقعی میتوانیم ایران را مشروطه بدانیم که وکلای صالح وطنخواه ما در مجلس شورای ملی مشغول وضع قوانین باشند و انجمنهای ایالتی و ولایتی در ایالات و ولایات برای تقویت مجلس در کار باشند..." (ص. ۲۷۱).

تأکید مردوخ بر تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی، نشان از انعکاس خاص مطالبات ملت کرد در این برهه از تاریخ دارد. در این رابطه باید گفت مردوخ، پرورده شرایط بغرنج سیاسی - اجتماعی ایران در اواخر سده نوزدهم است که با جنگ و ویرانی و هرج و مرج، خانخانی، استبداد سیاسی و مذهبی، شکست نظامی از روسیه و تسلیم در برابر سیاستهای انگلیس رقم خورده است. این شرایط در کردستان سنگینتر و طاقت فرساترند و استثمار مردم توسط حاکمان نالایق و تاراجگر نیز به آن اضافه میشود. مردوخ کسی نیست که به سادگی بتواند فریب ادعای سیاسیون را بخورد. تجربه بسیار او، که ناشی از قرار گرفتن در بطن حوادث چندین دهه از تاریخ کردستان و ایران است، از وی شخصیتی شکاک و محتاط ساخته است که به راحتی دنبال جریانات راست یا چپ نمی افتد. او مارگزیده‌ای است که از دست حکومت مرکزی ایران و حکام اعزامی آنان بارها ضربه خورده، در حصر خانگی بسربرده، از زندان خانگی فرار کرده، در کرمانشاه، همدان، اورامان و دورتر اقامت گزیده و بنا به درخواست مردم به شهر خود برگشته است. او، که حکام دوره استبداد قاجار را از نزدیک میشناخته است، دیرتر و پس از استقرار مشروطه نیز عملکرد عوامل مرکز در کردستان را به چشم دیده است، هرگز نمیتواند به حکام و حکومت مرکزی اعتماد نماید. به روایت او از عدالت دولتیان در کردستان توجه کنیم:

در دوره پیش از استقرار مشروطه: "... پس از عزل اقبال الملک شاهزاده ابراهیم میرزای احتشام الدوله در رجب ۱۳۲۰ از طرف ظل السلطان به حکومت کردستان معین... میشود. شاهزاده احتشام السلطنه شخص مهمل و بیجایی بوده در قلیل مدتی امور ولایتی اختلال پیدا کرد... " (ص. ۲۱۳)... پس از عزل حسام الملک امیر، روز سه‌شنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۱۴ حسنعلی خان امیر نظام گروسی به حکومت کردستان منصوب و... شروع به تعقیب مسیبین قتل شیخ محمد تقی [همدانی مجتهد امامی] نمود. خلیفه بهاءالدین و میرزا بابا نامانرا بعنوان اینکه مسبب قتل او بوده‌اند خفه نمود (در صورتیکه قاتل او عبدالرحمن طلبه بود). مبلغ بیست هزار تومان را هم بعنوان خون بها بر اهل شهر و دهات تحمیل و تقسیم نمود... مأمور وصول مبلغ مذکور ملا عبدالرزاق امین الاسلام شد که خود او مسبب قتل شیخ بود. مشارالیه متجاوز از سی هزار تومان را... از اهل شهر و دهات وصول نمود (ص. ۲۲۹)... شریف الدوله برای پول خودکشی میکند نه برای رعایت مصلحت دولت یا ملت..." (ص. ۳۷۹).

در حکومت مشروطه: "پس از فرار ظفر السلطنه، روز ۲۱ محرم ۱۳۳۲ تلگراف حکومت ابوالحسن خان سردار محیی رشتی رسید. او هنگام حرکت یکعه قزاق را هم تحت ریاست "رود مستر" و رضاخان ماکزیم (اعلیحضرت کنونی) باخود آورد... سردار محیی به دوچیز بی اندازه علاقمند بود: اول

پول، دوم بچه خوشگل ... این حکومت برای پول مشروطه طلب شده... کلمه "مشروطه" در میان مردم ترجمه قتل و غارت شد... یکی از مظلومین [که به احتمال قریب به یقین خود آیت الله مردوخ است]، در باره او گفته است:

آنچه سردار ما به ما کرده      شمر ملعون از آن حیا کرده...  
ریشه ظلم و کینه بنشانده      باغ مشروطه پرجفا کرده...  
حاليا چون نمانده نقدینه      طمع از جامه و عبا کرده  
جامه دختران و پیرزنان      از ستم، ستره و قبا کرده...  
آنچه گفتیم، آشکار وی است      وای از آنچه در خفا کرده  
تا زبان در دهان ما گویا است      تا خدا زندگی عطا کرده،  
باد نفرین بر آن کسی که نخست      این بلا را دچار ما کرده!"

(ص. ۳۱۹ - ۳۱۲)

این، واقعیت زندگی در کردستان و برخورد حکومت مرکزی با مردم آن است، واقعیتی که تا امروزه روز هم ادامه دارد و جز در مقاطعی نادر، سرشار از ظلم و تعدی و تجاوز به حقوق و زندان و اعدام مخالفین بوده است. مردوخ، زاده چنین محیط و پرورده چنین شرایطی است. او نمیتواند و نباید هم به حکومت مرکزی ایران اعتماد کند. شک و گمان در انتخاب مسیر، برای کسی چون او در شرایط آنروز کردستان و ایران، شکی عقلانی است و از فرهیخته‌ای چون مردوخ انتظاری جز آن هم نمیرود. حال، چرا آقای هوشمند از این واقعیات مسلم چشم پوشیده‌اند، جای سؤال جدی است. من مایل نیستم باور کنم که کار او هم در کنار افرادی چون قانعی فرد، به منظور لوٹ تاریخ این ملت انجام گرفته است، باینهمه دلیلی هم برای رد این نظر نمی‌یابم. چگونه است که او به عنوان تحلیلگر مسائل کردستان این واقعیتهای زندگی آیت الله مردوخ را نمی‌بیند و بدتر اینکه چرا از مقدمات ناکاملی که می‌چیند، به تعمیم نادرست تری در مورد روحانیون سنی کردستان میرسد؟ در مورد خاص مشروطیت، تاریخ کردستان از مبارزه روحانیون سنی خالی نیست و چه بسا کسانی که سر در این راه نهادند.

نگاهی اجمالی به منابع محدودی که در دسترس من قرار دارد عدم دقت آقای هوشمند را در داوری نسبت به روحانیت اهل سنت و جماعت روشن میکند. اما پیش از هرچیز، سخن ابتدای این مقال را فراموش نکنیم که مشروطیت در رابطه با حقوق ملی و اختیارات محلی مناطق ملی، گامی به پس بود. کوه مشروطیت توانسته‌بود تنها موش انجمنهای ایالتی و ولایتی بزاید که آنها در زیر نخستین فشارهای ارتجاعیون تمرکزخواه، از همان ابتدا له و نابود شد:

۱. شیخ رئوف ضیایی، شاعر کرد- که خود از فعالین جنبش مشروطه در سقز بود در خاطرات خود مینویسد: " در آن هنگام، که سالهای ۲۶-۱۳۲۵ (قمری) بود و انجمنهای محلی در تبریز، رشت و سنندج

دائر شده بودند، مسأله به سقز هم سرایت کرد و چند انجمن در آنجا فعالیت آغاز کردند. این انجمنها علیه حکام و به هدف تصرف قدرت تأسیس شده بودند و انجمن سقز از راه مکاتبه با تبریز در ارتباط بود.<sup>13</sup>

۲. آنچه را که ضیایی "ارتباط مکاتبه‌ای انقلابیون سقز با تبریز" میخواند، منابع دیگر تاریخ معاصر سقز با دقت بیشتری بیان کرده‌اند. حاج محمد شریف نیلوفری (حاج حکیم) در کتاب 'زنده باد مشروطه، پاینده باد قانون' از 'تشکیل انجمن نجات' در آن شهر و اعزام ۲۷ نفر از 'مجاهدین سقزی' بمنظور یاری رسانی به انقلابیون آذربایجان، ورود آنان به تبریز و اقامت در محله امیرخیز" خبر میدهد. در میان اسامی ۲۷ نفر، روحانیونی چون **ملا محمد خطیب** و **عبداصد قاضی** به چشم میخورند (ص. ۲۳-۲۲). او در ادامه شرح سفر مجاهدین سقزی به تبریز، میگوید:

..... در این جنگ چند کشته و زخمی دادیم و احمدآقا فیض الله از همراهان ما، محمدخان برادرزاده ستارخان را که زخمی شده بود تا حیاط انجمن به دوش کشید (۳۸).... ملا محمد خطیب با لباس کردی و تفنگ و فشنگ سینه دریاچه [در نزدیکی باسنج] را شکافت. او میخواست جنازه را از آب بیرون بیاورد. (۴۸).

۳. سید محمد صمدی در کتاب "نگاهی به تاریخ مهاباد" و ابراهیم افخمی در کتاب "تاریخ فرهنگ و ادب مکریان" از "فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی **میرزا فتاح قاضی** [قاضی دیوان شرع از خاندان قضات ساوجبلاغ مکری] سخن گفته، مینویسند: "... او علیه ظلم و زور حکام ناصرالدینشاهی و مظفرالدینشاهی قیام کرد، مبارزه نمود و خواستار تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی و سپردن سرنوشت [مردم] به دست مردم شد. به همین دلیل مدت چند سال [۱۲ سال] در تهران تبعید و زندانی بود و در سال ۱۹۱۶ یا ۱۹۱۷ میلادی در مقابله با هجوم روسها... به افتخار شهادت نایل آمد."<sup>14</sup>

۴. فصلی از کتاب "نظری به تاریخ و فرهنگ سقز"، عنوان "سقز در مشروطیت ایران و نهضت تنباکو" گرفته است. عمر فاروقی نویسنده کتاب در این فصل **قاضی ملا محمدکریم شیخ الاسلامی متخلص به کوثر** را "رهبر مشروطه خواهان [سقز]" نامیده (ص. ۳۲)، نامه او به میرزای شیرازی تحریم کننده تنباکو را نقل کرده است که در آن از میرزا به عنوان "رییس علمای ایران و سلطان بیشه شیران" نام برده شده است. کوثر در تأیید فتوای وی، "عمل دخانیه" را "بدعتی شنیعه و حرفتی منعیه" نامیده در ادامه میگوید: "همت رجال توانسته است رفع این بدعت را صورت داده، مهر خاموشی بر دهان اهل کفر و ضلال بگذارد..." (صص. ۳۲ - ۲۹). نویسنده کتاب در صفحات بعد نوشته است: "مرحوم قاضی کوثر در جریان مشروطیت با دارالشورای تبریز تماس گرفته، سپس نماینده‌ای از سوی سقز انتخاب و به این شورا در تبریز اعزام شده است. نماینده مزبور در تماس با ستارخان و باقرخان بوده برای تشکیل انجمن سقز تلاش کرده است، نماینده مرحوم قاضی کوثر و مردم سقز، حاج احمد ملقب به ملک التجار بود." (ص. ۳۱)<sup>15</sup>

<sup>13</sup> شیخ رئوف ضیائی، "یادداشت‌هایی از کردستان"، به‌اهتمام عمر فاروقی، مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی، ارومیه ۱۳۶۷، یادداشت هشتم.

<sup>14</sup> سید محمد صمدی، "نگاهی به تاریخ مهاباد"، انتشارات رهرو، مهاباد ۱۳۷۳، صص. ۳۲۷ - ۳۳۵.  
همچنین: ابراهیم افخمی، "تاریخ ادب و فرهنگ مکریان - مهاباد و سردشت و اشنویه"، جلد دوم، انتشارات محمدی، سقز ۱۳۷۳، صص. ۱۶۹-۱۶۷.

۵. بنا به اعلام شادروان خلیل فتاحی قاضی، زمانی نه چندان دور از انقلاب مشروطیت، کمیته حزب آزادیستان شیخ محمد خیابانی در مهاباد به ریاست میرزا ابوالحسن سیف القضاة، شاعر ملی، روحانی برجسته منطقه مکریان و نخستین رییس اداره معارف مهاباد تأسیس شد. قیام خیابانی درحقیقت ادامه جنبش مشروطه و به منظور تضمین دستاوردهای آن در همان شهری برپا شده بود که آخرین سنگر دفاع از مشروطه نیز بود.<sup>16</sup> بنا به نوشته 'هیأت تحریریه' مجله 'آزادیستان' ارگان جنبش مزبور، در شماره سوم آن (ص ۴۲)، سیف القضاة سه قطعه شعر فارسی برای درج در مجله آنان فرستاده است که یکی از قطعات در همان شماره درج شده است.<sup>17</sup> اینهم قطعه دوم اشعار فارسی سیف، که نسخه خطی آن در اختیار خانواده قاضی است:

"شد ساحت تبریز یکی طرفه بهشتی

از سعی تنی چند

اهلش شده یکسر همه افرشته سرشتی

از نطق یکی چند

بیدار شده یکسره از خواب جهالت

بافکر و تأمل

افتاده پی علم چه مسجد، چه کنشتی

باقصد و تمایل

آزاد شو ای فکر! به این مرحله روکن

با دست تجدد

از صحن بهاری بستان این گل و بوکن

باجمع و تعدد

در سایه این علم شد آزادی ملت

ترتیب چنان است

زین، راه توان برد به آبادی ملک

<sup>15</sup> عمر فاروقی، "نظری به تاریخ و فرهنگ سقز کردستان"، ناشر موعلف، چاپ اول ۱۳۷۴، فارسی

<sup>16</sup> خلیل فتاحی قاضی، "تاریخچه خانواده قاضی در ولایت مکرری"، ویراستار قادر فتاحی قاضی، تبریز ۱۳۷۸، ص ۴۸

<sup>17</sup> هسمن سیف قازی و انور سلطانی، "سیف القضاة و جنبش شیخ محمد خیابانی به استناد سه قطعه شعر فارسی سیف"، پیام کردستان، شماره ۳۱، ۱۰ تیر ۱۳۸۵، صفحه ۹

مقصود همان است  
مانع نبود در ره عشاق پی وصل  
ای مرگ! فداتم  
سردادن اول قدم مرحله، خوکن  
کاین است حیاتم  
زین پس دیگر، همسایه به ما کار ندارد  
خود در سر کاریم  
چون بر کمر خویش زده دامن همت  
نه مست و خماریم.

۶. **حاجی باباشیخ سیادت** روحانی نامدار و فرزند شیخ عبدالکریم زنبیل - از مشایخ خانقاه نقشبندی که دیرتر از سوی پیشوا قاضی محمد به ریاست کابینه جمهوری کردستان منصوب شد، در سالهای جنگ اول جهانی رییس "حزب اتحاد اسلام" هواخواه عثمانی و معارض سپاه روس تزاری در کردستان بود. او از طرفداران مشروطیت بود و بنا به گزارش منابع موجود<sup>18</sup>، در یکی دو دوره از نخستین دوره‌های نمایندگی مجلس شورای ملی ایران در انتخابات شرکت و یکبار با اکثریت آراء مردم، به نمایندگی منطقه مکریان (ساوجبلاغ مگری و حومه، شامل بخشهای بوکان و سردشت) انتخاب شد ولی دولتیان "سید محمدرضا مساوات" از اهالی برازجان فارس<sup>19</sup> را از صندوق رأی بیرون آوردند. **میرزا عبدالعزیز مفتی (صدرالعلماء)**، نماینده سقز و بانه در مجلس، به حضور وی در پارلمان اعتراض کرد.<sup>20</sup> حاجی باباشیخ برای چندین دهه یکی از فعالترین چهره‌های سیاسی کردستان بود.

آنچه که گمان خواننده را در چرایی شخصیت شکنی آقای هوشمند به سؤال و میدارد، این است که وی به تلویح خواسته است از طریق ارتجاعی قلمداد کردن آیت الله مردوخ، دیگر علمای اهل سنت را نیز مرتجع بشناساند و حتی ذهن خواننده را از راه روحانیون و بگونه‌ای غیر مستقیم به کلیت جامعه اهل سنت کردستان برساند. این دیگر خطایی نیست که به سادگی بتوان از آن گذشت. طبیعی است در آن برهه تاریخی و با وجود فعالیت مهره‌هایی چون سالارالدوله در کردستان، نیروهایی به جانبداری دولت محمدعلیشاهی هم برخاسته باشند، و اقعیتی که در تهران و رشت و تبریز و کرمانشاه و قزوین و اصفهان

18 رهمان محمدمیدان، "بوکان له سدهی بیستمدا - کوی ۸۱ بیلگه‌نامه"، نشر کوله‌پشتی، تهران ۱۳۸۹، صص. ۱۷۴ تا ۱۸۰، کردی

19 سید محمد صمدی، پیشین، ص. ۲۱۳

20 عومر فاروقی، "حاجی بابا شیخ سرۆک و وزیرانی حکومتی میلی کوردستان"، به‌ریو به‌رایه‌تی چاپ و بلاوکرده‌وه، سلیمانی ۲۰۰۸، صص. ۶۷ - ۶۸، کردی

هم به روشنی دیده می‌شد. اما رویه دیگر قضیه یعنی مبارزه بخشی از جامعه در راه استقرار مشروطه هم، واقعی است که منابع تاریخی در مورد آنها کم نیست و تنها آقای هوشمند است که در این رابطه کم آورده است:

الف. "س. م. لازاریف" نویسنده روس با استفاده از اسناد آرشیو حکومت روس تزاری مینویسد: "انقلاب دسامبر ۱۹۰۵ ایران تأثیر بزرگی بر کردها گذاشت... و در آینده هم کردهای منطقه سلماس، ارومیه و مهاباد کمک زیادی به انقلاب کردند." 21

ب. م. کاردوخ به نقل از "آرشیو سیاست خارجی روسیه شوروی" در رابطه با مخالفت اقبال السلطنه ماکویی با مشروطیت مینویسد: "سه هزار کرد مسلح به رهبری "عزت الله خان" ...، اقبال السلطنه را از شهر [ماکو] بیرون رانده به ورای مرزهای روسیه رساندند." (۲. ۷۷). هم او از زبان "ای. ئو. فاریزوف" مینویسد: "بدلیل مشارکت فعالانه کردهای ارومیه از انقلاب مشروطیت، ادارات دولتی شهر در ماه نوامبر ۱۹۰۶ به دست انجمنهای محلی متشکل از نمایندگان منتخب مردم، افتادند." 22

پ. حاج حکیم نیلوفری (پیشین)، در یادداشتهای خود راجع به مشارکت مجاهدین سقز در جنگهای تبریز، مینویسد: "... همان روز خبر رسید که دسته‌های دیگر از کردهای مناطق بانه و سردشت و بوکان آمده‌اند تا به مجاهدین در تبریز بپیوندند... پس از آن نیروهای بیشتری از کردستان آمدند لیکن معلوم شد قوای دولتی در نزدیکی میاندوآب راه را بر آنان بسته... آنانرا قتل عام کردیم." (ص ۳۱)

... "ستارخان و بعد باقرخان هر یک با چند نفر به دیدن ما آمدند و بسیار محبت کردند و برای فردای آن روز هر دوفتر از سواران ما و چند نفر مجاهد کوچه به کوچه می‌گشتیم و ندا میدادند برادران کرد نیز به یاری ما آمده‌اند..." (۲۴) ... همان روز هر پنج نفر سوار مجاهد تبریزی دوفتر از مجاهدین سقزی را برداشته و سواره در شهر تبریز میگردانیدند و مردم از خانه‌ها بر سر ما نقل و نبات میریختند... ستارخان و باقرخان اجازه دادند برای عید فطر عازم سقز شویم و دستور دادند یکصد سوار تبریزی ما را با احترام تا شهر گوگان روانه کردند. بعد از دوازده روز به سقز مراجعت کردیم و پرچم مشروطه را که به ما داده بودند در حیاط بزرگ خانه پدرم کوبیدیم." (ص. ۴۰)

- ... در این سفر [سفر اردبیل]، ما کردها همیشه در اطراف ستارخان حرکت میکردیم و او حفاظت جان خود را به ما سپرده بود." (۴۹) و در پایان، "... ستارخان فرمود تا فرمان مشروطیت و ورقه خدمت و مدال افتخار به اکراد داده شود و لقب "معمد"ی نیز به به آقا عبالصمد قاضی اعطا گردد... بعد از سه شبانه روز به سقز رسیدیم. آنگاه پرچم مشروطه را به خانه ما آوردند و فردا منادی کردیم که اهالی سقز

21 س. م. لازاریف، آرشیو وزارت امور خارجه روسیه، بخش "خوان ایران"، ۱۹۰۷، بخش ۶۵۲، صفحه ۲۴ برگرفته از کتاب لازاریف به نام "مسأله کرد" (۱۹۱۷-۱۸۹۶)، جلد اول، ترجمه کردی دکتر کاوس قفتان، بغداد، ۱۹۸۹، فصل چهارم، ص. ۱۹۱

22 آرشیو سیاست خارجی شوروی - بخش فارسی، سند شماره ۶۵۲، صفحه ۲۴ و ۳۳۳، مورخه ۱۹۰۷/۴/۱۴ برگرفته از: م.

کاردوخ، "جنبش کردها از دیرباز تا کنون"، جلد ۲، ۱۹۹۳، سوند؟، صفحه ۷۷



جهت صرف شربت و شرکت در جشن باشکوه آماده کردند. دوروز تمام شربت خوری و سه روز چراغانی بود... (ص. ۵۴)<sup>23</sup>

سخن کوتاه، آیت الله مردوخ کردستانی، همراه با بخشی از روحانیت اهل سنت کردستان و بخشی از توده‌های مردم در مبارزات صدر مشروطیت در شهرهای اصلی کردستان مشارکت فعال کردند ولی همراه با جامعه کرد، عملکرد میوه‌چینان انقلاب را در رابطه با حقوق ملی و اختیارات محلی خود، به چشم تردید نگاه میکردند. حرکت آنان از چنین موضعی، عقلانی و قابل درک بود. نه انقلاب مشروطیت و نه انقلاب اخیر مردم ایران نتوانستند حقوق مورد مطالبه ملت‌های ساکن ایران را احقاق نمایند. هنوز که یکصد و شش سال از پیروزی انقلاب اول میگذرد، وعده سر خرمن آنان در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اخیراً نیز اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، عملی نشده‌است.

\*\*\*\*\*

در پایان، برای نشان دادن نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری آیت الله مردوخ کردستانی، انصاف وی در بازگویی رویدادها، و نیز شخصیت حاضر جواب و بذله‌گوی او، به ذکر نمونه‌ای از صفحات تاریخ مردوخ میپردازم که در پیوند با مرگ همسر اول و ازدواج وی با "بتول" - همسر دوم است، که در صفحات ۳۷۸ و ۳۷۹ کتاب ثبت شده‌است. مردوخ با جسارتی که در کمتر مورخ سنتی اسلامی مشاهده شده‌است، جریان شب زفاف خود را در یک مکاتبه شعری با میرزا علی محمدخان بنی آدم (شریف الدوله کاشی) حاکم وقت کردستان بازگو میکند. موضع او و نحوه برخوردش با مسائل بسیار شخصی و خانوادگی خود، با چهره عبوس و خشمگین روحانیون ایران و مراجع تقلید آن تفاوت بنیادی دارد. شباهت کاملاً اتفاقی اسامی "امام"، "بتول" و "احمد" ممکن است ذهن خواننده را متوجه آیت الله خمینی نماید؛ در چنین حالتی، مقایسه شخصیت آن دو یعنی طبع سلیم مردوخ و قساوت ذاتی خمینی هم ضرورت می‌یابد. مردوخ مینویسد:

"... در اواخر رجب [۱۳۲۹] حمیده خانم عیال اینجانب .... فوت نمود. شریف الدوله برای جبران ماسبق [حصر خانگی مردوخ از سوی او، ص. ۳۷۴]، ... به دیدن حاج ملک التجار میرود و در همان مجلس بتول خانم دختر مشارالیه را [برای من] خواستگاری مینماید و... از آنجا جریان امر را به اینجانب پیغام داد.... صبح فردای شب زفاف، [شریف الدوله] مراسله نیل را به اینجانب نوشتند: خدمت باسعادت حضرت مستطاب شریعتمدار، ملاذالانام، زوج بتول و صهر رسول، علام منهام، آقای امام جمعه دامت برکاته.... چون مجال نکردم در آن موقع عرض احساساتی بنمایم، این است حالا استراق فرصت نموده، قلم برداشته بوسیله این نامه به آن امام قادر نیرومند و آن پیشوای توانای خود تبریک میگویم و اساساً مطمئن بودم که آن عنصر فعال که در تسخیر قلاع شامخه هیچوقت عاجز و قاصر نبوده‌اند. به تصرف مراکز جسمانی نازنینان البته قادر و روسفیدی مخلصان و پیروان را موجب اند. امیدوارم این اقدام شجاعانه حضرت مستطاب عالی موجب و مولد امام زاده‌ای به نام "احمد" که به سعادت ابدی پدر و

<sup>23</sup> حاج حکیم نیلوفری، "زندگیاد مشروطه، پاندمیاد قانون"، به اهتمام عمر فاروقی، نشر گوتار، سقز ۱۳۳۸.

فرزند نایل باشند، گردد. حالا دیگر موقعی است که زوج بتول و صهر رسول را مخاطب ساخته عرض کنم:

آفرین بر تو ای امام دلیر که نمودی بتول را نخجیر  
شاد زی در زمانه با دلدار که نگار افکنی و و باتدبیر  
مرحبا ای امام دانشمند خوب کردی تو قلعه را تسخیر  
خواهی ار من ز تو شوم راضی زود اینجا بیا بکن تقریر  
که چگونه به دخت پیغمبر رحم نموده‌ای، زهی تقصیر!  
اهرمن بایدت به زیر کشی نه فرشته کنی اسیر به زیر  
لیک دانم ز لطف عاطفتت دل دلدار کرده‌ای زنجیر  
اهرمن کش امام انجمنی در ملک زاده، مهر تو است ضمیر  
سالها شاد باش با یارت  
سرور انبیا نگهدارت

اینجانب نیز اشعار ذیل را در جواب نوشته، فرستادم:

مرحبا ای امیر خوش تقریر! ای خجسته شریف با تدبیر!  
از عنایات و لطف قلبی تو من نمودم بتول را نخجیر  
گرچه زوج بتول و صهر رسول گشته‌ام، لیک در بر تو اسیر  
ضرب عاشق به پیکر معشوق از ره خدمت است نه تقصیر  
چشم زخمی به دخت پیغمبر گر رسیده‌ست، عذر ما بپذیر  
حملات امام خونین است باحذر باش و هیچ خرده مگیر!  
هر که را لطف تو است پشتیبان هست در کار فتح قلعه، دلیر  
قلعه کاشی است \* نه حصار چین زان سبب بی درنگ شد تسخیر!  
اگرم پیشرفت سخت بدی من عقب می نشستمی چون شیر  
تا فلک دایر است و سرگردان تا ملک رشک بخش بدر منیر

## باد همواره لطف حق یارت

### "سرور انبیا نگهدارت"

\*توضیح مردوخ: شریف الدوله اهل کاشان میباشد، کلمه کاشی اشاره به آن معنی است. " 24

کلام آخر اینکه نگارنده این سطور عنادی با نویسنده محترم جستار نداشته، این وجیزه هم روایت نامهربانی من با وی نیست، بلکه امیدوارم آقای هوشمند متوجه حساسیت نقش خود در پرداختن به تاریخ مردم و منطقه‌ای باشد که سی و سه سال مورد بی مهری شدید جمهوری اسلامی قرار گرفته، در فضای مسموم آن تنها قلم افراد معلوم الحالی آزاد بوده‌است که با ویزای "تابناکی" خود هر روز از نقطه‌ای از جهان سر درآورده، به عنوان "کارشناس مسائل کردستان" از این یا آن رادیو و تلویزیون فارسی به لجن پراکنی علیه بزرگان تاریخ کردستان بپردازد. خوب است نویسنده شرایط به شدت غیر دمکراتیک ایران امروز را، که قطعاً بیشتر و بهتر از من به آن واقفند، فراموش نکرده، به دنبال نظرات غیر واقع بینانه‌ای که در رابطه با تاریخ معاصر کردستان در مصاحبه با نشریه "چشم انداز ایران"<sup>25</sup> بیان داشتند، به همان سرایشی نغلطند که قلم به مزدها غلطیدند. این درست است که در شرایط امروز ایران امکان پاسخگویی به تحریف کنندگان تاریخ در کردستان فراهم نیست ولی بسته شدن سنگها و نبودن یارای دفاع، حقانیتی به متجاوزین به حقوق مردم نمی بخشد. ایشان نباید ندانند که از مجموع ۳۴ نشریه کردی (یا مربوط به کردستان) که در سالهای حکومت خاتمی امکان انتشار می یافتند، اکنون تنها یک ماهنامه ادبی باقی مانده، بقیه زیر تیغ سانسور سربازان از جمکران برآمده رفته‌اند. آشکار است که در چنان فضای سهمگینی امکان پاسخگویی به نظرات نادرست اشخاص امکان عملی نخواهد داشت، ولی بی جواب ماندن افاضات 'تابناکی' در این شرایط غیر انسانی، دلیلی بر درستی موضع کسی نخواهد بود.

۲۳ نوامبر ۲۰۱۱

24 مردوخ، پیشین، صص. ۳۷۸ و ۳۷۹

25 پیشین، پاورقی شماره ۵